

مقاله پژوهشی

بررسی تطبیقی چیستی زیبایی و انواع آن بر مبنای اندیشه‌های فیض کاشانی، آیت‌الله مطهری (ره) و آیت‌الله مصباح‌یزدی (ره)

زهرا کاظمی‌زاده^۱

۱- دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، دانشگاه علامه طباطبائی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۴/۲۱

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۵/۲۰

صفحات: ۷۰-۸۱

چکیده

هدف مقاله حاضر، بررسی تطبیقی چیستی زیبایی و انواع آن بر مبنای اندیشه‌های فیض کاشانی، آیت‌الله مطهری و آیت‌الله مصباح‌یزدی است. در این پژوهش، روش تحقیق، توصیفی و تحلیلی است، از روش کتابخانه‌ای جهت جمع‌آوری اطلاعات استفاده شده است و ابزار گردآوری اطلاعات به صورت فیش‌برداری از کتب بوده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که: از دیدگاه فیض کاشانی: الف) زیبایی برخورداری موجود از همه کمالات و فضائل مورد انتظار، سزاوار و ممکن است. ب) زیبایی انواع مختلفی دارد، نظیر جمال صورت ظاهر و جمال صورت باطن؛ ج) زیبایی مفهومی نسبی است؛ زیرا کسی که از داشتن دیده بصیرت محروم است، نمی‌تواند صورت باطن را ادراک کند و از آن لذت بیاورد؛ اما کسی که چشم او بر حواس ظاهری اش غلبه دارد، محبت وی نسبت به معانی باطنی بیشتر از علاقه او به معانی ظاهر است. از دیدگاه آیت‌الله مطهری: الف) زیبایی وجود دارد؛ اما بشر نمی‌تواند آن را تعریف کند. ب) زیبایی انواع مختلفی دارد، نظیر زیبایی‌های محسوس، زیبایی‌های معنوی و زیبایی‌های معقول؛ ج) ضرورتی ندارد که ما این مطلب را حتماً تحقیق کنیم که آیا زیبایی یک حقیقت مطلق است یا یک حقیقت نسبی. از دیدگاه آیت‌الله مصباح‌یزدی: الف) زیبایی یعنی چیزی یا فعلی به گونه‌ای باشد که بر اثر ارتباط با آن اعجاب، شگفتی و لذتی برای انسان یا هر موجود ذی‌شعور دیگری پدید آورد؛ ب) زیبایی انواع مختلفی دارد؛ نظیر زیبایی صوری (زیبایی‌های محسوس و زیبایی‌های مثالی یا متخیل) و زیبایی معنوی. ج) زیبایی مفهومی نسبی است؛ زیرا آنچه را که انسان از زیبایی می‌شناسد، معنایی است که آن را از مقایسه بعضی از اشیاء با اشیای دیگر به دست می‌آورد و آنچه را که موجب شگفتی وی می‌شود، زیبا می‌شمارد.

واژگان کلیدی: زیبا، زیبایی، زیبایی‌شناسی، فیض کاشانی، آیت‌الله مطهری، آیت‌الله مصباح‌یزدی.



■ Research Article

A Comparative Study on the Nature of Beauty and Its Types Based on the Thoughts of Fayz Kashani, Ayatollah Morteza Motahhari, and Ayatollah Mohammad-Taqi Mesbah-Yazdi

Zahra Kazemizadeh¹

1- PhD student in Islamic Philosophy of Education, Allameh Tabatabaei University, Thran, Iran.

Receive Date: 2025/07/12

Accept Date: 2025/08/11

Pages: 70 - 81

Abstract

The present article aims to conduct a comparative study on the nature of beauty and its types based on the views of Fayz Kashani, Ayatollah Motahhari, and Ayatollah Mesbah-Yazdi. The research method is descriptive-analytical, and a library-based approach was employed to collect data. Information was gathered through note-taking from primary texts. The findings of this study indicate that: From Fayz Kashani's perspective: (a) Beauty consists in the possession of all expected, appropriate, and possible perfections and virtues; (b) Beauty has various forms, such as the beauty of outward appearance and the beauty of inner being; (c) Beauty is a relative concept, as one who lacks inner insight cannot perceive or enjoy inner beauty, whereas one whose spiritual vision dominates the senses tends to prefer inner meanings to external appearances. From Ayatollah Motahhari's perspective: (a) Beauty exists, but humans cannot provide a precise definition of it; (b) Beauty manifests in various forms, such as sensible beauty, spiritual beauty, and intellectual beauty; (c) It is not necessary to determine whether beauty is an absolute or a relative reality. From Ayatollah Mesbah-Yazdi's perspective: (a) Beauty is that quality of a thing or an act which, upon relation to it, arouses admiration, wonder, or pleasure in human beings or any other sentient being; (b) Beauty has different types, including formal beauty (sensible and imaginative beauty) and spiritual beauty; (c) Beauty is a relative concept, since what one recognizes as beautiful depends on comparing some things with others, and what evokes admiration in a person is deemed beautiful.

Keywords: Beauty, Aesthetics, Fayz Kashani, Ayatollah Motahhari, Ayatollah Mesbah-Yazdi



1- kazemi2035@gmail.com

مقدمه و بیان مسئله

گرایش و میل انسان به زیبایی، امری فطری است و از ابعاد و شئون مختلف وجود آدمی است که خداوند متعال این گرایش را در روح و فطرت آدمی تعبیه کرده است. حضور چشمگیر زیبایی دوستی و زیبایی جویی در انسان که به موجب آن خود را می‌آراید، محیط پیرامون خود را زیبا می‌نماید و رفتار، گفتار و سبک زندگی را آراسته می‌کند و از انواع زیبایی‌های طبیعی و هنری لذت می‌برد، نشانه‌های بارزی از زیبایی دوستی و زیباگرایی فطری است که حیات فردی و اجتماعی را لذت بخش و دلپذیر ساخته است. از سوی دیگر، قدمت بیش از دوهزار ساله اندیشه زیبایی‌شناسی در تفکرات صاحب‌نظران و اندیشه‌وران غربی و اسلامی و وجود آثار هنری متعدد نشان می‌دهد که تاروپود حیات آدمی با زیبایی و زیبایی جویی در هم تنیده شده است.

زیبایی‌شناسی در آغاز به عنوان شاخه‌ای از فلسفه به وجود آمد که به مطالعه فلسفی و نظری دریافت زیبایی و زشتی مربوط می‌شد و می‌کوشید کشف کند که آیا ویژگی‌های زیبایی شناختی به طور عینی در پدیده‌هایی که ادراک می‌کنیم، نهفته است یا زیبایی ذهنی است و در عقل دریافت‌کننده وجود دارد. گزینش نام زیبایی‌شناسی برای شاخه خاص و مستقلی از فلسفه به سال ۱۷۵۰ میلادی بازمی‌گردد که الکساندر گوتلیب باومگارتن، کتاب "استتیکا" را منتشر کرد. «ریشه واژه زیبایی‌شناسی در زبان یونانی به "aisthesis" (ادراک حسی، احساس و حساسیت) و "aistheton" (محسوس) و به طور دقیق‌تر، صفت "aisthetikos" (آنچه به وسیله حواس ادراک می‌شود) بازمی‌گردد. ریشه زبان شناختی زیبایی‌شناسی پیش از هر چیز بر امر محسوس تأکید می‌کند» (سوانه، ترجمه ابوالقاسمی، ۱۳۸۸: ۱۷).

در لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ معین، «زیباشناسی» (علم الجمال)، شناختن زیبایی است و آن رشته‌ای است از روانشناسی. هدف زیباشناسی شناساندن جمال و هنر است و در آن درباره مجموعه انفعالات، احساسات درونی، زیبایی، زشتی، هزل، فکاهت و... گفت‌وگو کنند» (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۹: ۱۳۶۲؛ معین، ۱۳۵۷، ج ۱: ۷۹۹). در فرهنگ اصطلاحات هنری نیز، زیبایی‌شناسی به این صورت تعریف شده است: «نظام منسجمی از شاخص‌ها که ممکن است فقط بصری، اخلاقی یا اجتماعی یا هر ترکیبی از این‌ها باشد و برای ارزشیابی آثار هنری به کار می‌رود» (اسمیت، ترجمه گشایش، ۱۳۹۰: ۱۱۰).

باومگارتن می‌نویسد: «بی‌تردید علمی می‌تواند وجود داشته باشد که قوه شناخت دانی انسان را هدایت کند، یا علمی که

درباره عالم محسوس شناخت یک عین باشد. وقتی تعریف این علم مشخص شد، آن‌گاه به راحتی می‌توان نامی برای آن پیدا کرد. بنابراین، "محسوسات" موضوع زیبایی‌شناسی است». (باومگارتن، ۱۹۸۸: ۷۵). از دیدگاه هگل، «موضوع زیباشناسی، قلمرو وسیع زیبایی است و بهترین تعبیری که می‌توان برای این علم به کار برد، فلسفه هنر یا فلسفه هنرهای زیباست» (هگل، ترجمه عبادیان، ۱۳۶۳: ۷).

در فرهنگ فلسفی آمده است: «زیبایی‌شناسی دانشی است که از شرایط زیبایی، مقیاس‌های آن، نظریات مربوط به آن و ذوق هنری بحث می‌کند و یکی از شعب فلسفه است. زیبایی‌شناسی بر دو قسم است: قسمت نظری عام و قسمت عملی خاص.

قسمت نظری عام: قسم نظری عام از صفات مشترک اشیاء زیبا که آگاهی نسبت به زیبایی را برمی‌انگیزد، بحث می‌کند. این قسمت، آگاهی نسبت به زیبایی را تحلیل نفسانی می‌کند، طبیعت و ماهیت زیبایی را تفسیر فلسفی می‌کند و شرایط تمایز زیبا از زشت را معین می‌کند. این علم مانند منطق و اخلاق، از علوم دستوری است؛ چنانکه منطق قواعد تشخیص درست از نادرست را تعیین می‌کند، زیبایی‌شناسی نیز قواعد تشخیص زشت از زیبا را تعیین می‌کند.

قسمت عملی خاص: قسم عملی خاص از اشکال مختلف هنر بحث می‌کند و نمونه‌های خاصی از آن را نقد می‌کند. به این بخش از زیبایی‌شناسی، نقد هنری نیز اطلاق می‌شود. این قسمت فقط متکی به ذوق نیست؛ بلکه به عقل نیز تکیه دارد، زیرا ارزش اثر هنری، فقط توسط احساسی که در نفس برمی‌انگیزد، سنجیده نمی‌شود؛ بلکه نسبت به غایاتی که عقل نمایانگر آن‌هاست نیز سنجیده می‌شود» (صلیبا، ترجمه صانعی، ۱۳۶۶: ۲۸۵).

پرسش از چیستی یا ماهیت زیبایی و تلاش جهت ارائه تعریفی برای آن، همواره مورد توجه فیلسوفان و اندیشمندان بوده است. در جهان اسلام، قرآن و سنت معصومین (علیهم السلام) و نظر حکمای اسلامی، حجت "حسن و قبح" و "حق و باطل" هنر و هنرمندی بود. اولین بحث محوری در میان فیلسوفان اسلامی مربوط به این مسئله است که زیبایی‌های موجود در این عالم جلوه‌های ناقص و مقیدی از زیبایی مطلق؛ یعنی حق تعالی است و ماهیت زیبایی ضمن مباحثی در رابطه با خداوند، صفات و افعال او مورد توجه قرار گرفته است. دومین بحث محوری نیز نقش خیال در پیدایش آثار هنری است که هریک از فلاسفه اسلامی به طور کامل و گسترده به بحث خیال، قوه خیال و عالم خیال و تأثیر آن در پیدایش آثار هنری مانند شعر پرداخته‌اند. بنابراین، در این پژوهش سعی بر آن

هماهنگی که همراه عظمت و پاکی در شیء وجود دارد و عقل، تخیل و تمایلات عالی انسان را تحریک کند و لذت و انبساط پدید آورد و آن امری است نسبی» (معین، ۱۳۵۷، ج: ۱، ۱۶۰۰).

زیبایی در کتاب «فرهنگ فلسفی» بدین صورت تعریف شده است: «در نظر فیلسوفان، زیبایی صفتی است که در اشیاء مشاهده می‌شود و در درون انسان سرور و رضامندی ایجاد می‌نماید. زیبایی از صفات چیزی است که مربوط و متعلق به رضایت و لطف است و یکی از مفاهیم سه‌گانه‌ای است که احکام ارزشی به آن‌ها منسوب است. این مفاهیم عبارتند از: زیبایی، حق و خیر» (صلیبا، ترجمه صانعی، ۱۳۶۶: ۲۸۴).

باتوجه به تعاریف ارائه‌شده، می‌توان زیبایی را به صورت زیر تعریف نمود: زیبایی عبارت است از ویژگی‌های وجودی در انسان‌ها، موجودات، مکان‌ها، اشیاء یا ایده‌ها که دارای ویژگی مطلوبیت (حسی، نفسانی و عقلانی)، نظم، هماهنگی، تناسب، پاکی، خیر، تنوع در رنگ و درخشش و روشنایی در دو بعد عینی یا محسوس و ذهنی یا غیرمحسوس هستند و یک تجربه ادراکی از لذت، مسرت، خشنودی و رضایت را در افراد ایجاد می‌نمایند.

چیستی زیبایی و انواع آن از دیدگاه فیض کاشانی (۱۰۰۶-۱۰۹۱ هجری قمری)

فیض کاشانی، در کتاب «المحجۃ البیضاء»، ذیل کتاب محبت و شوق و رضا و انس، به بیان معنای حسن و جمال می‌پردازد: «بدان آن کسی که در تنگنای خیالات و محسوسات زندانی است، بسا گمان می‌کند زیبایی و جمال جز تناسب اندام، شکل، خوبی رنگ، سرخ و سپیدی، بلندی قامت و امثال چیزهایی که انسان صاحب جمال را بدان توصیف کنند، معنای دیگری ندارد؛ چراکه حس غالب در مردم، حس بینایی است و توجه مردم نیز بیشتر به صورت اشخاص است. از این رو، انسان گمان می‌کند آنچه دیدنی نیست و در خیال نمی‌آید و دارای شکل، رنگ و اندازه نیست، حسن اوقابل تصور نمی‌باشد، و هرگاه حسن اوقابل تصور نباشد، در ادراک آن لذتی نیست و در نتیجه محبوب نخواهد بود» (فیض کاشانی، ترجمه عارف، ۱۳۷۲، ج: ۸، ۲۲). «لیکن این گمان خطایی روشن است؛ چراکه زیبایی به مدرکات چشم، تناسب اندام و آمیختگی سرخی و سپیدی منحصر نیست. ما می‌گوییم: این خطی زیباست، و این آوازی زیباست، این جامه‌ای زیبا و این ظرفی زیباست. حال اگر زیبایی تنها در صورت است، زیبایی آواز و دیگر چیزها چه معنایی دارد؟ روشن است که چشم از نگاه کردن به خط زیبا، و گوش از شنیدن آوازهای خوش و پاکیزه لذت می‌برد، و هیچ چیزی از مدرکات نیست، جز اینکه به زیبا و زشت تقسیم می‌شود» (همان، ۲۳). او در «المحجۃ البیضاء» می‌نویسد: «کلّ

است که بررسی ماهیت زیبایی، انواع زیبایی و مطلق یا نسبی بودن زیبایی از دیدگاه فیض کاشانی، آیت‌الله مطهری و آیت‌الله مصباح یزدی پرداخته شود.

روش‌شناسی تحقیق

در این پژوهش روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی است. «در تحقیقات توصیفی-تحلیلی، محقق علاوه بر تصویرسازی، به تشریح و تبیین دلایل چگونه بودن و چرایی وضعیت مسئله و ابعاد آن می‌پردازد. محقق برای تبیین و توجیه دلایل، نیاز به تکیه‌گاه استدلالی محکمی دارد. این تکیه‌گاه از طریق جست‌وجو در ادبیات و مباحث نظری تحقیق و تدوین گزاره‌ها و قضایای کلی موجود؛ نظیر قوانین فراهم می‌شود. محقق از نظر منطقی جزئیات مربوط به مسئله تحقیق خود را با گزاره‌های کلی مربوطه ارتباط می‌دهد و به نتیجه‌گیری می‌پردازد» (حافظ‌نیا، ۱۳۹۱: ۷۱). در این پژوهش از روش کتابخانه‌ای جهت جمع‌آوری اطلاعات استفاده شده. ابزار گردآوری اطلاعات به صورت فیش‌برداری از کتب بوده است.

یافته‌های تحقیق

مفهوم زیبایی در لغت و اصطلاح

در لغت‌نامه دهخدا «زیبا به معنای زیبنده، نیکو و خوب است که نقیض زشت و بد باشد» (دهخدا، ۱۳۹۰، ج: ۹، ۱۳۰۶۱). در فرهنگ فارسی معین نیز «زیبا از مصدر زیبیدن به معنای شایسته، نیکو، جمیل، خوش‌نما و آراسته است» (معین، ۱۳۵۷، ج: ۲، ۱۷۶۸).

راغب اصفهانی در ارتباط با معنای واژه جمال می‌نویسد: «الجمال، الحسن الكثير» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج: ۱، ۲۰۲)، بدین صورت که جمال را «زیبایی بسیار» معنا کرده است. ابن فارس نیز دو معنا برای ماده «جَمَل» یاد می‌کند: «أَخْذَهُمَا تَجَمُّعٌ وَعَظْمُ الْخَلْقِ، وَالْأَخَرُ حُسْنٌ» (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج: ۱، ۴۸۱) که یکی انباشتگی و بزرگی فیزیکی و دیگری زیبایی است.

«در تمام زبان‌های اروپایی، در زبان مللی که بین ایشان «زیبا» به عنوان جوهر هنر شناخته شده و تعلیم گردیده است، کلمات «beau»، «beu» و «beautiful» در حالی که معنای زیبایی شکل (form) را حفظ کرده‌اند، برای رساندن معنی «خوبی» نیز آمده‌اند؛ یعنی به جای «خوب» هم به کار رفته‌اند» (تولستوی، ترجمه دهگان، ۱۳۵۳: ۲۲).

در لغت‌نامه دهخدا، زیبایی عبارت است از: «خوبی، نیکویی، حسن و جمال، ظرافت و لطافت» (دهخدا، ۱۳۹۰، ج: ۹، ۱۱۰۶۳).

در فرهنگ فارسی معین نیز زیبایی عبارت است از: «نظم و

و زیباست و مقصود از اخلاق جمیل، دانش، خرد، پاکدامنی، دلیری، پرهیزگاری، کرم، مروت و دیگر خصلت‌های نیکوست و هیچ‌یک از این صفات با حواس پنجگانه ادراک نمی‌گردد؛ بلکه به وسیله نور بصیرت باطن دریافت می‌گردد. همه این خصلت‌های نیکو و زیبا دوست داشتنی و محبوب هستند، و طبعاً آن کسی که از این صفات برخوردار باشد، نزد کسی که صفات او را بداند، محبوب است» (فیض کاشانی، ترجمه عارف، ۱۳۷۲: ج ۸: ۲۴).

فیض کاشانی درباره انواع زیبایی می‌نویسد: «جمال دو قسم است: یکی جمال صورت ظاهر است که به چشم سر دیده می‌شود و دیگری جمال صورت باطن است که با چشم دل و نور بصیرت ادراک می‌گردد. جمال اولی را کودکان و بهایم درک می‌کنند، چه رسد به دیگران و درک جمال دومی، اختصاص به صاحبان دل دارد و کسی که از زندگانی دنیا چیزی جز ظاهری از آن نمی‌داند، در فهم آن با صاحبان دل مشارکت ندارد. لذا هر جمالی از دیدگاه کسی که آن را ادراک می‌کند، محبوب است. اگر آن را با دلش دریافته است، آن جمال، محبوب دل اوست و مثال آن را در محبت مردم به پیامبران، عالمان، ارباب مکارم و صاحبان اخلاق پسندیده مشاهده می‌کنیم و این امری است که پیوسته تصور می‌شود، اگرچه صورت و اعضای دیگر زشت باشد و مراد از حسن صورت باطن همین است، هر چند حسن آن را ادراک نمی‌کند. بلی، حس آثاری را که از حسن صادر می‌شود و بر آن دلالت دارد، درک می‌کند تا آنجا که اگر دل بدان دلالت یابد، به آن مایل می‌شود و دوستدار او می‌گردد؛ مانند کسی که پیامبر یا امام یا یکی از اولیای خدا را دوست می‌دارد، دوستی او برای محاسنی است که از آن‌ها بروی مکشوف شده و هرگز به خاطر زیبایی صورت و یا خوبی اعمال آن‌ها نیست؛ بلکه بدین سبب است که حسن اعمال آن‌ها بر حسن صفات آن‌ها که منشأ افعال هستند، دلالت کرده است؛ زیرا اعمال آثاری هستند که از صفات صادر می‌شوند و بیانگر آن‌ها هستند. کسی که محاسن و زیبایی‌های شعر شاعری و نقش نقاشی را می‌بیند، از این اعمال آنان به صفات خوبشان پی می‌برد که چنانچه بررسی شود، حاصل آن صفات به علم و قدرت آن‌ها برگشت می‌کند. هر چه معلوم از حیث جمال، جلال و عظمت شریف‌تر و کامل‌تر باشد، علم شریف‌تر و زیباتر خواهد بود. هرگاه مقدور مرتبه‌اش بزرگ‌تر و پایگاهش بالاتر باشد، مرتبه قدرت بر آن بزرگ‌تر و ارزش آن بالاتر است. برترین معلوم، خداوند متعال است. به همین سبب شناخت خداوند بهترین و شریف‌ترین دانش‌هاست و آنچه بدین دانش‌ها نزدیک باشد، به اندازه وابستگی آن از این شرافت برخوردار است» (فیض کاشانی، ترجمه عارف، ۱۳۷۲: ج ۸: ۳۱).

شیء فجمله و حسنه فی أن يحضر كماله اللائق به الممكن له فإذا كان جميع كمالاته الممكنة حاضرة فهو في غاية الجمال وهي غاية الكمال وإن كان الحاضر بعضها فله من الحسن والجمال بقدر ما حضر فالفرس الحسن هو الذي جمع كل ما يليق بالفرس من هيئة وشكل ولون وحسن عدو وتيسر كزوفه عليه» (فیض کاشانی، ۱۴۱۷ق، ج ۸: ۱۳). «زیبایی و جمال هر چیزی در آن است که کمالی که ممکن و سزاوار آن است، برایش حاصل شده باشد و هرگاه همه کمالاتی که برای آن ممکن است، در او فراهم شده است، آن چیز در نهایت جمال خواهد بود و این غایت کمال او نیز می‌باشد، و هر قدر برخی از کمالات او در وی حاصل شد، حسن و جمال او نیز به همان اندازه خواهد بود؛ به طور مثال، اسب خوب و زیبا آن است که همه آنچه سزاوار اسب است، اعم از هیأت، شکل، رنگ، تکاوری و قابلیت حمله و گریز در آن گرد آمده باشد. خط زیبا آن است که همه چیزهایی که شایسته خط خوب است، اعم از تناسب و توازن حروف و استقامت ترتیب در آن جمع آمده باشد. هر چیزی را کمالی است که او سزاوار آن است و ضد آن سزاوار غیر آن است. پس حسن هر چیزی در کمالی است که او لایق آن می‌باشد. از این رو، آنچه مایه زیبایی اسب است، نمی‌تواند مایه زیبایی انسان باشد و آنچه موجب زیبایی خط است، موجب زیبایی آواز نیست و آنچه سبب زیبایی ظروف است، سبب زیبایی لباس نخواهد بود. اگر بگوییم: هر چند همه این اشیا با حس بینایی ادراک نمی‌شود؛ مانند آوازه‌ها، مزه‌ها و بوه‌ها، لیکن ادراک آن‌ها همواره با حواس صورت می‌گیرد، پس آن‌ها محسوسات هستند و کسی حسن و جمال محسوسات را منکر نشده و لذتی را که از ادراک زیبایی و جمال آن‌ها حاصل می‌شود، انکار نکرده است. آنچه مورد انکار است، چیزی است که با غیر حواس درک شود» (فیض کاشانی، ترجمه عارف، ۱۳۷۲: ج ۸: ۲۳).

فیض کاشانی در «المحجۃ البیضاء» می‌نویسد: «الحسن و الجمال موجود فی غیر المحسوسات إذ یقال: هذا خلق حسن، وهذا علم حسن، وهذه سیرة حسنة، وهذه أخلاق جمیلة و إنما الأخلاق الجمیلة یراد بها العلم والعقل والعفة والشجاعة والتقوى والکرم والمروءة وسائر خلال الخیر وشیء من هذه الصفات لا یدرک بالحواس الخمس بل یدرک بنور البصیرة الباطنة وکل هذه الخصال الجمیلة محبوبه والموصوف بها محبوب بالطبع عند من عرف صفاته» (فیض کاشانی، ۱۴۱۷ق، ج ۸: ۱۳).

از دیدگاه فیض کاشانی، «زیبایی و جمال در غیر محسوسات نیز موجود است؛ چرا که گفته می‌شود: این خویی نیکوست، آن دانشی نیکوست، این روشی نیکوست و آن اخلاقی جمیل

با دیده بصیرت مشاهده می‌گردد. کسی که از داشتن دیده بصیرت محروم است، نمی‌تواند صورت باطن را ادراک کند و از آن لذت بیابد و بدان محبت و رغبت ندارد؛ اما کسی که چشم او بر حواس ظاهری اش غلبه دارد، محبت وی نسبت به معانی باطنی بیشتر از علاقه او به معانی ظاهر است. و چقدر تفاوت است میان کسی که نقش روی دیوار را به سبب زیبایی صورت ظاهر آن دوست بداند و آن که پیامبری از پیامبران را به سبب جمال و زیبایی صورت باطنی او دوستدار باشد (فیض کاشانی، ترجمه عارف، ۱۳۷۲، ج ۸: ۲۴ و ۲۵).

چیستی زیبایی و انواع آن از دیدگاه آیت‌الله مطهری (۱۳۹۸- ۱۳۵۸ هجری شمسی)

مطهری معتقد است: «شکی نیست که آدمی در اعمال وجود خویش گرایش و کششی به سوی زیبایی‌ها و جلوه‌های گوناگون ذوقی و هنری درمی‌یابد و از این دریافت لذت می‌برد. انسان با مبدأ جمال و زیبایی مرتبط است. این مبدأ همان خالق است که صبغه جمال و زیبایی را بر اندام هستی پوشانید، انسان را مجهز به فطرت خاصی به گونه‌ای آفرید که زیبایی را درک کرده و از آن لذت ببرد و خود نیز آفریننده جمال و زیبایی باشد» (مطهری، ۱۳۶۹: ۱۴).

آیت‌الله مطهری، در کتاب "فلسفه اخلاق" با طرح سؤال در این زمینه می‌نویسد: «زیبایی چیست؟ این سؤالی است که هنوز احدی به آن جواب نداده است که زیبایی چیست؟ و بلکه به عقیده بعضی، نه تنها کسی جواب آن را درک نکرده؛ بلکه این سؤال جواب ندارد؛ به اعتبار اینکه در میان حقایق عالم، عالی‌ترین حقایق، حقایقی است که درباره آن‌ها چیستی گفتن صحیح نیست. پس آیا زیبایی را می‌توان تعریف کرد که چیست؟ خیر، نمی‌توان. در باب فصاحت که از مقوله زیبایی است، علما می‌گویند فصاحت را در حقیقت نمی‌شود تعریف واقعی کرد، "مما بدرک ولا یوصف" است؛ یعنی درک می‌شود، توصیف نمی‌شود. ما در دنیا خیلی چیزها داریم که انسان وجودش را درک می‌کند؛ ولی نمی‌تواند آن را تعریف کند. زیبایی نیز از همین قبیل است. افلاطون تعریفی از زیبایی ارائه کرده است. تعریف او اولاً در حدش معلوم نیست تعریف درستی باشد، و ثانیاً تعریف کاملی نیست. او گفته است: "زیبایی هماهنگی میان اجزاء با کل است؛" یعنی اگر یک کل مانند یک ساختمان داشته باشیم، چنانچه همه اجزاء آن (در، دیوار، پایه، سقف و...) با یک تناسب معینی در آن به کار رفته باشد، آن کل زیباست. زیبایی یک ساختمان به این علت است که میان اجزایش تناسب است. حال اگر این حرف درست باشد و "تناسب"؛ یعنی یک نسبت خاص، وجود داشته باشد، ولی آیا می‌شود در زیبایی‌ها بیان کرد که "نسبت" چیست؟ خیر.

فیض کاشانی، حسن و جمال را یکی از "اسباب محبت" می‌داند و مطلق و نسبی بودن زیبایی را در ارتباط با بحث محبت و احسان بررسی می‌کند. او می‌نویسد: «آنچه انسان را به زیاده روی در محبت وادار می‌کند، سیرت باطن است، نه صورت ظاهر؛ چراکه صورت ظاهر او به خاک مبدل می‌شود، پس دوستی او به سبب صفات باطنی او است که عبارت از دین، پرهیزگاری، فراوانی دانش، احاطه به مدارک دین، قیام او به افاضه علوم شرعی و منتشر کردن این خیرات در جهان به وسیله او و همه این‌ها کارهای خوبی هستند که حسن آن‌ها جز به نور بصیرت ادراک نمی‌شود و حواس از درک آن‌ها قاصر است. این صفات باطنی همگی به علم و قدرت برگشت دارد و این زمانی صورت می‌گیرد که انسان حقایق امور را بداند و قادر باشد که نفس خویش را به سرکوب کردن شهواتش وادار کند. بنابراین، همه خصلت‌های خوب از این دو صفت انشعاب می‌یابند و با حس درک نمی‌شوند و محل آن‌ها در جزء لایتجزای بدن است و در حقیقت همان محبوب است، در حالی که جزء لایتجزا دارای صورت و شکل و رنگ نیست، تا به چشم دیده شود و به این سبب محبوب باشد. لذا زیبایی و جمال در سیرت‌هاست نه صورت‌ها، و اگر سیرت خوبی بدون دانش و بصیرت یافت شود، موجب دوستی نخواهد بود. لذا محبوب کسی است که واجد سیرت زیبا باشد و آن عبارت از اخلاق ستوده و فضیلت‌های شریف و پسندیده است و این صفات همگی به علم و قدرت برگشت دارد و طبعاً محبوبند، در حالی که با حواس ادراک نمی‌شوند. تا آنجا که اگر کودکی را واگذارند که به طبع خود رفتار کند، اگر بخواهیم غایب یا حاضریا مرده یا زنده‌ای را دوست او گردانیم، راهی جز این نداریم که در توصیف او به شجاعت و کرم و دانش و دیگر صفات ستوده وی مبالغه کنیم و هرگاه کودک به آن‌ها معتقد شود، او را نمی‌تواند دوست نداشته باشد. در آن هنگام که مردم حاتم را به سخاوت و دیگری را به شجاعت توصیف می‌کنند، بی‌اختیار دل‌ها دوستدار آن‌ها می‌شود. این دوستی بر اثر آن نیست که صورت محسوس آن‌ها را دیده و یا بهره‌ای از آن‌ها برده باشند؛ بلکه هرگاه حکایت شود که یکی از پادشاهان در یکی از ممالک روی زمین به عدالت و نیکی رفتار و به بذل و بخشش اقدام می‌کند، محبت او بر دل‌ها چیره می‌شود، با آنکه دوستان به سبب بُعد مسافت از رسیدن به احسان او نومیدند. بنابراین محبت انسان نسبت به نیکوکاران منحصر به کسی نیست که به او نیکی می‌کند؛ بلکه نیکوکار ذاتاً محبوب است، اگرچه احسان او هرگز به کسی که دوستدار اوست نرسد؛ زیرا هر خوبی و زیبایی محبوب است. صورت یا ظاهر است یا باطن، و حسن و جمال هر دو را شامل می‌شود. صورت ظاهر با چشم ظاهر دیده می‌شود و صورت باطن

آیا لازم است ما بتوانیم تعریف کنیم؟ خیر، لزومی ندارد. برای اینکه به وجود حقیقتی اعتراف کنیم، هیچ ضرورتی ندارد که اول بتوانیم آن را تعریف کنیم. اگر بتوانیم، تعریف می‌کنیم و اگر نتوانستیم، می‌گوییم از نظر کنه و ماهیت بر ما مجهول است؛ ولی وجود دارد. پس، زیبایی وجود دارد هر چند بشر نمی‌تواند آن را تعریف کند» (مطهری، ۱۳۹۲، ج ۱: ۹۷).

از نظر آیت‌الله مطهری سه نوع زیبایی وجود دارد:

زیبایی‌های محسوس: «ما در طبیعت محسوس با هزاران نوع زیبایی و جمال روبه‌رو هستیم؛ زیبایی گل‌ها، درخت‌ها، جنگل‌ها، کوه‌ها، آسمان، سپیده دم، طلوع و غروب آفتاب و... این‌ها زیبایی‌های مربوط به قوه بصره هستند. سامعه هم یک نوع و یک سلسله زیبایی را درک می‌کند. اساساً خوب در هر حس، زیبای آن حس است؛ خوب در چشم زیبای در چشم است، خوب در گوش زیبای در گوش است و خوب در لامسه زیبای در لامسه است و خوب در ذائقه، خوب در ذائقه است و خوب در شامه، زیبای در شامه است» (مطهری، ۱۳۶۹: ۷۰).

زیبایی‌های معنوی: «این نوع زیبایی، از زیبایی‌های غیرمحسوس و معنوی است و نمونه‌اش آن زیبایی‌هایی است که به قوه خیالیه انسان مربوط است؛ یعنی به صورت‌های ذهنی در انسان احساس می‌شود؛ مانند فصاحت و بلاغت در کلام که انسان را به خود جذب می‌کند» (همان: ۷۱).

زیبایی‌های معقول: «یک سلسله زیبایی‌ها، در اوجی برتر از حس و قوه خیالیه انسان قرار دارند که تنها عقل انسان قادر به درک آن‌هاست. این دسته را زیبایی‌های معقول و یا حسن عقلی می‌نامند که نقطه مقابل زشتی عقلی یا نازیبایی عقلی است» (همان: ۷۴). «حسن عقلی بعضی از کارها و قبح و زشتی عقلی به این معناست که کارهای بشر دو گونه است: بعضی کارها به خودی خود و فی حد ذاته، زیبا و جمیل است، با عظمت است، جاذبه و کشش دارد، حرکت ایجاد می‌کند، عشق و علاقه ایجاد می‌کند، ستایش‌آفرین است و بعضی کارها چنین نیست؛ ما پاره‌ای از کارهای بشر را می‌بینیم که با کارهای عادی و طبیعی او متفاوت است. کارهای طبیعی و عادی بشر کارهایی است که ستایش‌ها و و تحسین‌ها را بر نمی‌انگیزد؛ اما پاره‌ای از کارهاست که شکوه و عظمت و جلال دارد، جمال و زیبایی دارد، در مقابل خودش تواضع، خشوع و تحسین می‌آفریند و...؛ مانند زیبایی فداکاری، زیبایی استقامت، زیبایی انصاف دادن نسبت به دیگران درباره خود، زیبایی گذشت، زیبایی حلم، زیبایی تحمل، زیبایی جود، زیبایی سخا و...» (مطهری، ۱۳۹۲: ۱۰۸).

آیت‌الله مطهری در ارتباط با مطلق یا نسبی بودن زیبایی، با طرح سؤال در این زمینه می‌نویسد: «آیا آن چیزی که زیبا است

فی حد ذاته زیبا است، قطع نظر از اینکه انسانی زیبایی آن را درک بکند یا درک نکند؛ مثل خیلی چیزها که در عالم وجود دارد؟ آیا زیبایی در زیبا واقعاً حقیقتی است که وجود دارد یا یک رابطه مرموز میان ادراک‌کننده و ادراک‌شده است؟ شما می‌بینید انسانی، شیء یا انسان دیگری (معشوقش) در نظرش فوق‌العاده زیباست و حال آنکه یک انسان دیگر او را زیبا نمی‌بیند. پس معلوم می‌شود به قول این اشخاص، زیبایی حقیقت مطلق نیست؛ یعنی ممکن است یک انسان در نظر انسانی در نهایت زیبایی باشد و همان انسان در نظر انسان‌های دیگر اصلاً زیبایی نداشته باشد. داستان معروف مجنون همین نسبت در زیبایی است؛ مجنون در وصف لیلای خودش این همه شعر و غزل گفت. هارون الرشید خیال کرد لیلای لعبتی است که نظیر او در دنیا پیدا نمی‌شود و وقتی او را از بیابان آوردند، دید یک زن عادی سیاه‌روی است که اصلاً قابل توجه نیست. این داستان همان نسبت در زیبایی را بیان می‌کند؛ یعنی برای او زیباست، اما برای فرد دیگر زیبا نیست. این هم خودش مسئله‌ای است که می‌گویند برخلاف آنچه انسان‌ها خیال می‌کنند که زیبایی عشق می‌آفریند، برعکس است؛ عشق، زیبایی می‌آفریند، یعنی اول زیبایی وجود ندارد که بعد در اثر زیبایی، عشق ایجاد شود؛ بلکه اول عشق وجود پیدا می‌کند و بعد عشق زیبایی را خلق می‌کند. البته این یک نظر افراطی است و نمی‌شود وجود زیبایی را در خارج به کلی انکار کرد. حال آیا زیبایی، مطلق است یا نسبی؟ باز هم ضرورتی ندارد که ما این مطلب را حتماً تحقیق کنیم که آیا زیبایی یک حقیقت مطلق است یا یک حقیقت نسبی؟ قدر مسلم این است که در خارج، چیزی به نام زیبایی وجود دارد. اینطور نیست که زیبایی صددرصد مخلوق عشق، و عشق حقیقتی گزاف باشد که همین جور یک‌جا پیدا می‌شود؛ بلکه زیبایی حقیقتی است؛ حال اگر این حقیقت، حقیقت نسبی هم باشد، باز خودش حقیقتی است» (مطهری، ۱۳۹۲، ج ۱: ۹۹).

ماهیت زیبایی و انواع آن از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی (۱۳۱۳-۱۳۹۹ هجری شمسی)

آیت‌الله مصباح یزدی معتقد است که: «به طور کلی، می‌توان گفت درباره زیبایی سه نظریه عمده وجود دارد که عبارتند از: تحقق عینی و خارجی: عده‌ای زیبایی را امری عینی و خارجی و از قبیل مفاهیم ماهوی تلقی می‌کنند؛ یعنی معتقدند همان‌طور که در خارج امور مانند رنگ، شکل، حجم و امثال آن وجود دارد، صفتی به نام زیبایی یا زشتی هم موجود است. هر چند ما حس زیبایی‌یاب نداریم؛ اما عقل با استمداد از ابزار بینایی می‌فهمد که افزون بر رنگ و شکل، یک صفت خارجی عینی دیگری به نام زیبایی در این گل وجود دارد.

آن در خارج نمی‌توان یافت. به همین دلیل، صدق و کذب و درست و نادرست در قضایای مشتمل بر محمول زیبا و زشت راه ندارد؛ به‌طور مثال، اگر کسی بگوید فلان گل زیباست، نمی‌توان او را در این ادعا صادق یا کاذب دانست؛ زیرا صرفاً سلیقه و احساس خودش را در مواجهه با آن گل بیان کرده است» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۹۱-۸۹).

به اعتقاد آیت‌الله مصباح یزدی، «زیبایی را در بیش از یک مقوله می‌توان یافت؛ زیبایی نه امری ماهوی؛ بلکه از سنخ وجود است و از این جهت شبیه علم و وحدت است. زیبایی در واقع صفتی برای وجود است؛ اما این منافاتی ندارد با آنکه ماهیت‌ها نیز بدان متصف شوند. زیبایی آن است که چیزی به گونه‌ای باشد یا کاری به گونه‌ای تحقق یابد که بر اثر ارتباط با آن، اعجاب و لذتی برای انسان یا هر موجود ذی‌شعور دیگری پدید آید. همچنین زیبایی در کاربردی خاص‌تر، دربارهٔ چیزها یا رفتارهایی به کار می‌رود که شخص از مواجهه با آن‌ها لذت می‌برد و دچار شگفتی می‌شود. بر این اساس، می‌توان گفت: زیبایی وصفی است در موجودات که درک آن، سبب پیدایش شگفتی و لذت برای درک‌کننده‌اش باشد» (مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۲).

آیت‌الله مصباح یزدی معتقد است: «الجمال کون الشیء علی صفة معجبة ملذة؛ زیبایی بدین معناست که شیء به گونه‌ای باشد که باعث اعجاب و لذت گردد. و اگرچه معنایی که در لغت از این لفظ متبادر است، زیبایی دیدنی است؛ اما معنای حقیقی آن، محسوسات و تخیلات غیر دیدنی، بلکه معانی را هم شامل می‌شود. بر این اساس، معانی لطیفی که شاعر در اشعار حاوی استعاره‌ها و کنایه‌ها درک می‌کند، چیزی جز زیبایی نیست؛ و تناسب و تناسب هستی و حسن نظم و ترتیب حاکم بر آنکه حکیم را به اعجاب و تحسین وامی‌دارد، و بلکه آن را صفت ذاتی وجود می‌انگارد، چیزی بجز زیبایی نیست و آنچه که عارف را به هنگام شهود ملکوت آسمان‌ها و زمین شگفت‌زده و مدهوش می‌کند، چیزی نیست جز زیبایی. پس زیبایی یا صوری است یا معنوی، و درک زیبایی معنوی در معانی جزئی، به وسیلهٔ وهم است و در معانی بالاتر از آن، توسط عقل» (مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۱).

«از آنجاکه زیبایی را در بیش از یک مقوله می‌یابیم، نتیجه می‌گیریم که زیبایی از سنخ وجود است، نه از سنخ ماهیت، و از این جهت شبیه علم و وحدت است و نفس در هر مرتبه‌ای که قرار گیرد، مجذوب زیبایی موجود در همان مرتبه از وجود می‌شود، لذا این گونه نیست که اگر نفس از ماده و لوازم آن مجرد شود، از زیبایی و لذت حاصل از آن محروم شود؛ بلکه با زیبایی عقلی، شگفتی و لذتش افزون می‌گردد. و مقصود ما از

بنابراین، هر چند ما نتوانیم مستقیماً زیبایی را حس کنیم؛ اما به هر حال دارای مابه‌ازای عینی و خارجی است و بدون نیاز به تأمل عقلانی می‌توانیم آن را از خارج أخذ نماییم. البته باید توجه داشت جملاتی را که برای بیان این حقیقت خارجی به کار می‌گیریم و مثلاً می‌گوییم اثر فلان نقاش زیباست، غالباً گمراه‌کننده‌اند؛ زیرا از این جمله چنین به ذهن می‌آید که هنرمند زیبایی را در جایی که وجود خارجی نداشته، از خود آفریده است، و حال آنکه در واقع کار هنرمند این بوده که گوشهٔ نقاب حائل را به یک سوزند و زیبایی را جلوه‌گر سازد. به عبارت دیگر، همان‌طور که دانشمند نمی‌تواند حقیقت و واقعیت خارجی را بیافریند و صرفاً آن را کشف می‌کند، هنرمند نیز خالق زیبایی نیست؛ بلکه کاشف آن است.

مفهوم فلسفی: رأی دومی که برخی از زیباشناسان دربارهٔ حقیقت زیبایی گفته‌اند، این است که زیبایی را از قبیل مفاهیم فلسفی می‌دانند؛ یعنی معتقدند که مفهوم زیبایی نیز مانند مفهوم علیت و معلولیت با تلاش و تأمل عقلانی و احیاناً با انجام مقایسه‌هایی به دست می‌آید. به عقیدهٔ آنان، زیبایی هر چند وصف امور عینی و خارجی قرار می‌گیرد؛ اما مانند حجم، شکل و رنگ دارای مابه‌ازای عینی و مستقل نیست، بلکه دارای عروض ذهنی و اتصاف خارجی است.

مفهوم احساسی و عاطفی: دستهٔ سومی که طیف گسترده‌ای از صاحب‌نظران علم الجمال را در بر می‌گیرد، زیبایی را امری ذهنی و مربوط به احساسات و عواطف افراد دانسته، هیچ‌گونه وجود خارجی و تحقق عینی برای آن قائل نیستند. به عقیدهٔ آنان، انسان‌ها طوری آفریده شده‌اند که هنگام دیدن بعضی اشیای خارجی "مفهوم زیبایی"، و از دیدن برخی دیگر "مفهوم زشتی"، و از مشاهدهٔ اشیای دیگری مفاهیم متفاوت دیگری را درک می‌کنند. بنابراین، زیبایی امری شخصی و وابسته به تمایلات و احساسات افراد است؛ زیبایی مربوط به فرد صاحب حس است نه صفت شیء محسوس، و به تعبیری یکی از صاحب‌نظران، زیبایی در چشمان تماشاگر است. بر اساس این رأی، زیبایی امری کاملاً نسبی است؛ ممکن است چیزی در نظر کسی زیبا آید و به نظر فرد دیگری زشت بنماید و یا در یک زمان به نظر گروهی زشت آید و در زمانی دیگر به نظر همان گروه زیبا جلوه کند. همچنین زیبایی با موقعیت جغرافیایی خود تغییر می‌یابد؛ آنچه در انگلستان زیباست، اضطراب‌آور در هندوستان زیبا شمرده نمی‌شود. وقتی کسی می‌گوید فلان منظره زیباست، صرفاً سلیقه، میل و احساس خودش را بیان کرده است. اینکه می‌بینیم خیلی چیزها به نظر ما زشت می‌آید؛ اما برای برخی دیگر زیبا جلوه می‌کند، دلیل آن است که زیبایی، امری ذهنی، سلیقه‌ای و احساسی است و رد پای از

از مقایسه‌اش با وجود دیگر است و شهود این جمال در هر وجودی به همین صورت است. بدین ترتیب، هنگامی که خداوند معرفت شهودی و علم حضوری نسبت به مراتب عالی وجود را به بنده‌ای اعطا کند، زیبایی این مراتب وی را مدهوش کرده، به اعجاب وامی‌دارد و در نتیجه، وی بی‌هوش می‌افتد و می‌فهمد که وجود به‌خودی‌خود زیباست و جان کلام الهی را درک می‌کند که می‌فرماید: "او کسی است که هر چیزی را آفریده به نیکوترین وجه آفریده است". پس وجود، با این وصف که مطلوب هر موجودی است و هر موجودی آن را دوست دارد و از آن لذت می‌برد، زیباست، چنانکه وجود خیر نیز هست و هرچه مرتبه وجود شدیدتر باشد، زیباتر است و عالم در مجموع زیبا است و زشتی و شر، در مقایسه و نسبت به چیزی دیگر است» (همان: ۶). «میل نفس به‌سوی شیء زیبا به‌خاطر مصلحت و منفعتی است که برای نفس دارد؛ پس غایت و هدف این میل بهره‌برداری از مصلحت و منفعتی است که در چیز زیبا وجود دارد. به منافع بزرگی که در چیزهای زیبا برای انسان وجود دارد، توجه کنید. اگر این اشیاء جلوه زیبایی نداشتند، قلب انسان به‌سوی آن‌ها متمایل نمی‌شد و از آن‌ها استفاده نمی‌کرد. زیبایی مناظر طبیعی انسان را وادار به بررسی، تفکر و اندیشه در آن می‌کند و زیبایی طفل است که قلب مادرش را تسخیر کرده، باعث می‌شود که نسبت به تربیت وی اقدام کند و به همین ترتیب، زیبایی نقشی آشکار در ازدواج و سایر شئون زندگی اجتماعی دارد» (همان: ۷).

بحث و نتیجه‌گیری

هنر، تجسم خلاقیت انسان و حس زیبایی‌شناختی اوست که در پدیدارترین و اصیل‌ترین جلوه‌های خود به آرمان‌ها، شناخت‌ها، احساس‌ها، مهارت‌ها و ارزش‌های عمیق و بنیادی نظر دارد. بدیهی است که هنرمبتنی بر شناخت و آفرینش زیبایی بوده و خلاقیت، ابداع و آفرینش یک اثر زیبای هنری جز با شناخت مفهوم زیبایی میسر نمی‌شود. علاوه بر این، زیبایی مفهومی تشکیکی و دارای سلسله‌مراتب است که از بالاترین مراتب هستی تا پایین‌ترین سطوح آن گسترانیده شده است و شامل زیبایی‌های محسوس و مادی، زیبایی‌های غیرمحسوس، زیبایی‌های اخلاقی، زیبایی‌های معنوی و معقول است که قوه عاقله انسان مدرک این گونه زیبایی‌ها است. با در نظر گرفتن وجود شأن زیبایی‌شناختی و هنری در انسان، اگر این بُعد از وجود او، به‌صورت هماهنگ با ابعاد دیگر رشد نماید، در مسیر اصلی خود کمال می‌یابد؛ بدین صورت که فرد جلوه‌های خلقت خداوند را زیبایی‌اصیل می‌پندارد، از ارزش‌های انسانی و سجایای اخلاقی لذت می‌برد، روح او متعالی گشته و زیبایی‌های ظاهری او را از زیبایی‌های

زیبایی عقلی، نوعی زیبایی است که در اموری فراتر از حسیات و معانی جزئی وجود دارد. هرچند که زیبایی متعارف چیزی است که از تناسب اجزاء شیء مرکب درک می‌شود؛ اما حقیقت زیبایی به اشیاء مرکب اختصاص ندارد؛ بلکه شامل موجودات بسیط هم می‌شود؛ برای مثال، آیا علت مجذوب شدن کودک به گل سرخ و شعله شمع چیزی غیر از زیبایی آن‌هاست؟ و آیا علت این مجذوب شدن چیزی جز رنگ سرخی است که کودک را به شگفتی وامی‌دارد و برایش جذابیت دارد؟ و آیا احتمال دارد که زیبایی رنگ سرخ در نظر کودک به لحاظ اجزاء و تناسب آن‌ها با یکدیگر باشد، درحالی‌که سرخ بودن، عَرَضی بسیط است؟ نفس تا هنگامی که در مرتبه پایین قرار دارد، نمی‌تواند زیبایی موجود در مرتبه بالا را درک کند. بدین ترتیب، درک زیبایی مرتبه بالا، دلیل بر آن است که نفس به آن مرتبه رسیده است و همین‌طور است درک زیبایی برتر و بالاتر. بر این اساس، نفوسی که در شهوت‌های حیوانی غرق شده‌اند، به‌ندرت از معانی لطیف لذت می‌برند و برعکس، نفوس لطیفی که زیبایی معنوی را درک می‌کنند، چندان به لذت‌های حیوانی اهتمام نمی‌ورزند؛ بلکه درباره زیبایی اشیاء مرکبی که اجزای آن‌ها متناسب است نیز می‌گوییم: زیبایی صفتی است برای هیئتی که از اجزای متناسب حاصل شده است و خود هیئت، امری بسیط است. گاهی زیبایی، از حیث خود اجزاء و از حیث هیئت ترکیبی، جهات متعددی دارد» (همان: ۲).

آیت‌الله مصباح یزدی در این‌باره می‌نویسد: «دانستیم که زیبایی در واقع صفتی برای وجود است؛ اما این منافاتی ندارد با آنکه ماهیت‌ها نیز بدان متصف شوند. برای انسان، ماهیت‌ها شاخه‌شده‌تر از وجود هستند؛ بلکه معرفت انسان به حقیقت وجود، تنها به اندازه معرفت او به خودش است. این معرفت در غالب مردم شبیه پرتوی ضعیفی است که روبه خاموشی می‌رود و برای همین بیشتر مردم نفس را با بدن اشتباه گرفته و آن را بدن می‌پندارند. پس آنچه را که انسان از زیبایی می‌شناسد، معنایی است که آن را از مقایسه بعضی از اشیاء با اشیای دیگر به‌دست می‌آورد و آنچه را که موجب شگفتی وی می‌شود، جمیل می‌شمارد. نفی جمال و زیبایی از آنچه که از آن تنفر دارد، تنها به حسب ادراکش و در مقایسه با خودش است و این منافاتی ندارد با اینکه همان چیز نزد موجودی دیگر زیبا باشد، چنانکه منافات ندارد با آنکه آن چیز به حسب وجود خودش و با صرف نظر از مقایسه‌اش با موجود دیگر زیبا باشد» (مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۵). «وجود، مطلوب هر موجودی است و به‌خاطر همین هر انسانی و بلکه هر موجود با شعوری، خودش و مقومات و مکمل‌های خود را دوست دارد و اگر بتواند ذات خود را مشاهده کند، آن را سرشار از زیبایی می‌بیند، و این به حسب وجود خودش با صرف نظر

اصیل اخلاقی، عقلانی و معنوی غافل نمی‌سازد. این امر مهم، مستلزم رویکردی تربیتی معطوف به زیبایی‌شناختی است که استعداد‌های ادراکی، میلی، ارادی و عملی زیباشناسانه را در افراد تقویت کند.

در این پژوهش مفهوم زیبایی، انواع زیبایی و مطلق یا نسبی بودن زیبایی و چگونگی تجارب زیبایی‌شناختی از دیدگاه فیض کاشانی، آیت‌الله مطهری و آیت‌الله مصباح یزدی مورد بررسی قرار گرفت که نتایج تحقیق نشان داد که از دیدگاه فیض کاشانی: حسن (زیبایی)، برخورداری موجود از همه کمالات و فضائل مورد انتظار، سزاوار و ممکن است.

زیبایی انواع مختلفی دارد؛ نظیر جمال صورت ظاهر و جمال صورت باطن.

مطلق یا نسبی بودن مفهوم زیبایی: زیبایی مفهومی نسبی است؛ زیرا کسی که از داشتن دیده بصیرت محروم است، نمی‌تواند صورت باطن را ادراک کند و از آن لذت بیابد؛ اما کسی که چشم او بر حواس ظاهری اش غلبه دارد، محبت وی نسبت به معانی باطنی بیشتر از علاقه او به معانی ظاهر است.

همچنین باتوجه به نتایج و یافته‌های تحقیق، از دیدگاه آیت‌الله مطهری:

زیبایی وجود دارد؛ اما بشر نمی‌تواند آن را تعریف کند.

زیبایی انواع مختلفی دارد؛ نظیر زیبایی‌های محسوس، زیبایی‌های معنوی و زیبایی‌های معقول.

مطلق یا نسبی بودن مفهوم زیبایی: ضرورتی ندارد که ما این مطلب را حتماً تحقیق کنیم که آیا زیبایی یک حقیقت مطلق است یا یک حقیقت نسبی.

همچنین باتوجه به نتایج و یافته‌های تحقیق، از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی:

زیبایی یعنی چیزی یا فعلی به گونه‌ای باشد که بر اثر ارتباط با آن اعجاب، شگفتی و لذتی برای انسان یا هر موجود ذی‌شعور دیگری پدید آورد.

زیبایی انواع مختلفی دارد، نظیر زیبایی صوری (زیبایی‌های محسوس و زیبایی‌های مثالی یا متخیل) و زیبایی معنوی.ش.

مطلق یا نسبی بودن مفهوم زیبایی: زیبایی مفهومی نسبی است؛ زیرا آنچه را که انسان از زیبایی می‌شناسد، معنایی است که آن را از "مقایسه" بعضی از اشیاء با اشیای دیگر به دست می‌آورد و آنچه را که موجب "شگفتی" وی می‌شود، جمیل می‌شمارد. نفی جمال و زیبایی از آنچه که از آن تنفر دارد، تنها به حسب ادراکش و در مقایسه با خودش است و این منافاتی ندارد با اینکه همان چیز نزد موجودی دیگر زیبا باشد، چنانکه منافات ندارد با آنکه آن چیز به حسب وجود خودش و با صرف نظر از مقایسه‌اش با موجود دیگر، زیبا باشد.

اعلام عدم تعارض منافع: نویسنده/نویسندگان اعلام می‌دارند که در انجام این پژوهش هیچ گونه تعارض منافع برای ایشان وجود نداشته است.

پی‌نوشت

1. Aesthetica
2. sovane
3. Esthetique
4. aistheta

منابع و مآخذ

- ابن فارس، احمد. (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة. قم: دار الفکر.
- اسمیت، ادوارد. (۱۳۹۰)، فرهنگ اصطلاحات هنری؛ ترجمه فرهاد گشایش، تهران: مارلیک.
- تولستوی، لئون. (۱۳۶۴)، هنر چیست؟؛ ترجمه کاوه دهگان، تهران: امیرکبیر.
- حافظ نیا، محمدرضا. (۱۳۹۱)، مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی، تهران: سمت.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۹۰)، لغت‌نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: الدارالعلم.
- سوانه، پیر. (۱۳۸۸)، مبانی زیبایی‌شناسی؛ ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، تهران: ماهی.
- صلیبا، جمیل. (۱۳۶۶)، فرهنگ فلسفی؛ ترجمه منوچهر صانعی، تهران: حکمت.
- فیض‌کاشانی، محمد بن مرتضی. (۱۳۷۲)، راه روشن؛ ترجمه المهجه البیضاء و محمد صادق عارف، مشهد: آستان قدس رضوی.
- فیض‌کاشانی، محمد بن مرتضی. (۱۴۱۷ق)، المحجه البیضاء، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۱)، فلسفه اخلاق. (تحقیق و نگارش احمد حسین شریفی)، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۴)، بحثی کوتاه درباره جمال، پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله مصباح، بازیابی شده در ۱۲ اسفند ۱۳۹۹، از <https://mesbahyazdi.ir>
- مطهری، مرتضی. (۱۳۹۲)، فلسفه اخلاق. تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۶۹)، اهتزاز روح. (گردآوری: علی تاجدینی)، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- معین، محمد. (۱۳۵۷)، فرهنگ معین، تهران: امیرکبیر.
- هگل، گئورگ ویلهلم فردریش. (۱۳۶۳)، مقدمه بر زیبایی‌شناسی؛ ترجمه محمود عبادیان، تهران: آوازه.

نحوه ارجاع به این مقاله:

کاظمی‌زاده، زهرا (۱۴۰۴). بررسی تطبیقی چیستی زیبایی و انواع آن بر مبنای اندیشه‌های فیض کاشانی، آیت‌الله مطهری (ره) و آیت‌الله مصباح‌یزدی (ره). فصلنامه علمی مطالعات هنر و زیبایی‌شناسی، سال پنجم، شماره ۱۵ (بهار ۱۴۰۴)، صص ۷۰-۸۱.

©Authors, Published by **Art and Aesthetics Studies Quarterly**. This is an open-access paper distributed under the CC BY (license: <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

